

متهمان پرونده هفت تپه، دستگاه قضائی را به چالش می کشند

پس از ماهها بازداشت و ارباب و شکنجه‌های جسمی و روانی اسماعیل بخشی، علی نجاتی و محمد حنیفر از نمایندگان و اعضای سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه، سپیده قلیان، امیر امیرقلی، امیرحسین محمدی‌فرد، ساناز اللهیاری و عسل محمدی از نویسندگان نشریه دانشجویی "گام" و حامیان کارگران هفت‌تپه، سرانجام دادگاه فرمایشی و محاکمه این افراد از روز ۱۲ مرداد ۹۸ در شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب تهران آغاز شد. دستگاه قضایی و امنیتی رژیم در مورد در صفحه ۳



"اصلاح‌طلبی" با سیمایی جدید

در دوران فروپاشی حکومت‌ها، هنگامی‌که بحران تمام ارکان نظم موجود را فرامی‌گیرد، شکست سیاست‌های طبقه حاکم بر همگان آشکار می‌شود و آخرین روزنه‌های امید بهبود در چهارچوب نظم موجود، مسدود می‌گردد، اقتدار سیاسی طبقه حاکم شکسته می‌شود و مبارزات و اعتراضات به شکلی علنی علیه نظم حاکم شکل می‌گیرند. در چنین شرایطی است که انواع و اقسام اپوزیسیون‌ها حتی از درون طبقه حاکم و افراد و گروه‌هایی که خود جزئی از نظم موجود بوده یا مدافع آن هستند، پدیدار می‌گردند. آن‌ها در ظاهر خود را مخالف رژیم حاکم معرفی می‌کنند و آن را حتی به چالش می‌کشند، اما در واقعیت امر چیزی جز اصلاح در نظم مستقر و حفظ شالوده‌های آن با در نظر گرفتن شرایط جدید، نمی‌خواهند.

نباید تصور کرد که مدافعان سیاسی نظم اقتصادی-اجتماعی حاکم بر ایران، همان اصول‌گرایان و اصلاح‌طلبانی هستند که اکنون در میان توده‌های وسیع مردم رسوا و بی‌اعتبار شده‌اند. چنانچه میدانیم، از گذشته‌های دور، جمهوری اسلامی اپوزیسیون‌های بورژوائی نیمه قانونی و غیرقانونی در داخل و خارج از ایران داشته است که چیزی جز تغییرات جزئی و اصلاح در رویای سیاسی و در بهترین حالت ممکن، حذف خصلت مذهبی دولت نمی‌خواهند. با عمیق‌تر شدن بحران‌های رژیم و به‌ویژه بی‌اعتباری و بحران درونی جناح موسوم به اصلاح‌طلب، گروه‌هایی از داخل و از درون همین جناح‌های موجود رژیم یا حامیان آن‌ها، با چهره‌ای نوین همان وظائف قدیم را در شرایط جدید بر عهده می‌گیرند.

بنابراین، در تحولات پیش روی در ایران، ما با نمونه‌های متعددی از آن‌ها روبه‌رو خواهیم بود. یک نمونه جدید و البته هنوز کم‌اهمیت آن که پیش‌کسوتان آن‌ها به نام ملی‌گرا و ملی- مذهبی، زمانی از متحدان خمینی بودند و در مرحله‌ای دیگر حامی جناح موسوم به اصلاح‌طلب رژیم، از هم‌اکنون موجودیت خود را با انتشار بیانیه‌ای تحت عنوان ۱۴ فعال مدنی سیاسی داخل کشور در ۲۱ خرداد اعلام کرده‌اند. آن‌ها در بیانیه خود ضمن شکوه و شکایت از این‌که علی‌خامنه‌ای و جناح وی نصایح و هشدار "دلسوزان" نظام را برای اصلاح وضع موجود، نادیده گرفتند و کار را به اصلاح‌ناپذیری نظام کشاندند، می‌نویسند: "سال‌هاست که بسیاری از نخبگان اجتماعی و

رسوایی بزرگ جمهوری اسلامی در پشت پرده مستند "کلوپ ترور"

در صفحه ۱۰

بحران‌ها و "بی‌کاره‌های" ز الوصفت

به صورت نظام‌مند تلاش کردیم پاسدار آزادی گردش اطلاعات و حمایت از رسانه آزاد باشیم. این مدعا در حالی است که ایران از سوی برخی نهادهای بین‌المللی حقوق بشر و خبرنگاری "زدان خبرنگاران" نام‌گذاری شده است؛ بسیاری از خبرنگاران حتا "خودی" در زندان‌اند یا در صفحه ۵

از دروغ کوچک باور می‌کنند و اگر دروغی را مکرراً تکرار کنید، دیر یا زود آن را باور خواهند کرد. و در این فن چندان مهارت یافته‌اند که دست استادان خود را از پشت بسته‌اند. نمونه اخیر آن پیام روحانی به مناسبت ۱۷ مرداد، "روز خبرنگار"، است. وی در پیام خود گفت: "مفتخریم به این که

مناسبت‌های زیادی با عناوین گوناگون در جمهوری اسلامی وجود دارد، با وجوه مشترک. یکی از این وجوه مشترک، تحویل دروغ به مردمی است که در زندگی روزمره خود واقعیتی کاملاً مغایر با این دروغ‌ها را تجربه می‌کنند. مهم نیست چرا که این شاگردان مکتب نازی‌ها نیز معتقدند: "مردم دروغ بزرگ را زودتر

بیکاران و ضرورت مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی

اگرچه بیکاری در همه کشورهای سرمایه‌داری حتا در دوران رونق اقتصادی وجود دارد، اما در سال‌هایی که اقتصاد در بحران فرو می‌رود، معضل بیکاری بیشتر خود را نمایان می‌سازد که یک نمونه فاجعه‌آمیز آن ایران است. در ایران که اقتصاد بیش از چهار دهه با بحران رکود - تورمی درگیر است، بیکاری به یک معضل بزرگ برای کارگران و زحمتکشان و کلا خانواده‌های ستمدیده و فقیر جامعه

در صفحه ۶

در صفحه ۲

"اصلاح‌طلبی" با سیمایی جدید

فرهنگی و فعالان مدنی با نقدهای دلسوزانه، در پی اصلاح و تغییرات ساختاری و بنیادین در نظام اجتماعی و سیاسی، جمهوری اسلامی بوده‌اند. اما دریغ! نهمین عزمی برای پاسخ گویی به مردم ایران وجود ندارد، بلکه نظام حاکم، هم بر اصلاح‌ناپذیری و کجروی هایش اصرار می‌ورزد و هم بر استبداد فردی اش!"

"به باور ما، کلیه‌ی شواهد نشان‌دهنده‌ی این است که رئیس‌جمهور و نمایندگان مجلس، «تدارک‌ناچی»‌ای بیش نیستند"

آن‌ها ادامه می‌دهند، حالا وقت آن رسیده که "مردم، فعالان و اندیشمندان دلسوز" با صراحت تمام پای به میدان گذارده و با درخواست تغییر بنیادین قانون اساسی و استعفای رهبری که هر روز بر حدود اختیارات به نایب خود می‌افزاید، پیشقراول این حرکت ملی باشند."

ظاهراً دوره توهم پراکنی در مورد اصلاح نظم موجود از مدت‌ها پیش به پایان رسیده بود. اما گویا آن‌گونه که از این بیانیه برمی‌آید، هنوز اصلاح نظم موجود در دستور کار است، منتها با ژست‌ها و ادعاهای جدید. اگر زمانی تمام حرف گرایش ملی‌گرا و ملی-مذهبی این بود که شاه باید سلطنت کند و نه حکومت، امروز هم تمام حرف آن‌ها این است که فقیه و آخوند باید به کار اصلی خود بازگردند و باکمی اصلاح در روبنای سیاسی، اوضاع سامان خواهد گرفت.

نخست باید به اینان گفت که هرگز قراری نبوده و نیست که جمهوری اسلامی چیزی جز آنچه بوده و هست، باشد و کاری به نفع مردم انجام دهد، خواه با خمینی و خامنه‌ای یا بدون آن‌ها. برخلاف توهم پراکنی‌های کسانی که دعویشان صرفاً با شخص خامنه‌ای است، از همان آغاز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی در ایران، قراری نبود که این رژیم ارتجاعی چیزی را به نفع مردم و مطالبات آن‌ها تغییر دهد و اصلاح کند. حتی قراری نبود که استبداد رژیم سلطنتی را کنار بگذارد. برعکس، جمهوری اسلامی فقط یک وظیفه داشت و آن در هم شکستن انقلاب سال ۱۳۵۷ با بی‌رحمانه‌ترین شیوه‌های سرکوب و کشتار و استقرار استبدادی مخوفتر از استبداد رژیم سلطنتی، برای حفظ نظم اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری حاکم بر ایران. این وظیفه‌ای است که جمهوری اسلامی تا به امروز عهده‌دار آن بوده و تا روزی که سرنگون نشود، بر عهده خواهد داشت. خاتمی ۳۰ سال پیش بر سرکار آمد تا به آن‌هایی که توهمی داشتند، نشان دهد که جمهوری اسلامی برای اصلاح بر سرکار نیامده، بلکه برای استقرار استبدادی وحشیانه‌تر از دوران رژیم شاه به قدرت رسید. او نشان داد و خودش هم به صدای بلند اعلام کرد که اگر کسی می‌پندارد که در این رژیم استبدادی، رئیس‌جمهوری و نمایندگان به‌اصطلاح مجلس، کارهای هستند یا تافته‌ای جدا بافته از کل

خسونت نمی‌فهمد و هر خواست برحق کارگران و زحمتکشان، معلمان، زنان و جوانان را با سرکوب، زندان، اعدام و گلوله پاسخ می‌دهد. مبارزه مسالمت‌آمیز با جمهوری اسلامی در شرایطی موعظه می‌شود که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی در آستانه سرنگونی قرار گرفته، تظاهرات و شورش‌های ضد حکومتی مکرر از دی‌ماه ۹۶ در ایران رخ داده است، در هر هفته چندین تظاهرات و گردهمایی اعتراضی با شعارهای مستقیم علیه رژیم و سران آن، برپا می‌گردد. زنان شجاع به جنگ علنی با رژیم برخاسته‌اند، قوانین ارتجاعی علیه زنان را آشکارا زیر پا می‌گذارند، حجاب اجباری را به دور می‌افکنند و پاسخ دژخیمان حکومت را در خیابان‌ها می‌دهند.

در این بیانیه، تلاش شده است، ستمگری بیکران جمهوری اسلامی بر زنان صرفاً به "ولایت مطلقه فقیه" و "نظام فقهانی" نسبت داده شود، تا آن‌گونه که همواره دیدگاه گروه‌های رنگارنگ ملی‌گرا، ملی-مذهبی و "اصلاح‌طلبان" حکومتی بوده است، نقش مذهب و نظام سرمایه‌داری حاکم بر ایران در این ستمگری، تبعیض و حتی آپارتاید جنسی و اسارت زنان انکار شود. آن‌گونه که برخی از امضاء کنندگان این بیانیه در ویدئوهای انتشار یافته با صراحت اعلام کرده‌اند، معضل این گروه، فقط به آخوند ختم می‌شود و یا به گفته خود آن‌ها "حکومت آخوندی". درحالی‌که جمهوری اسلامی دولتی است که نهمین دین و دولت را عمیقاً در یکدیگر ادغام نموده و از این رو دولتی مذهبی است، بلکه این دولت نماینده سیاسی طبقه سرمایه‌دار و پاسدار نظم ستمگرانه سرمایه‌داری است. بنابراین نمی‌شود آن را "نظام فقهانی" و "حکومت آخوندی" نامید و بی‌شمار فجایعی را که جمهوری اسلامی به بار آورده است، فقط به یک جزء و گروه آن، نسبت داد.

اما نکته اصلی در این است که چگونه ممکن است، با یک دیکتاتوری عریان، رژیمی شدیداً استبدادی، با یک نیروی مسلح مزدور سرکوبگر و یک دستگاه پلیسی-امنیتی عریض و طویل، که طی چهل سال گذشته نهمین کمترین پاسخی به مطالبات زنان نداد، بلکه مدام بر دامنه فشار و تبعیض افزوده است، مسالمت‌آمیز و بدون انقلاب، یا به گفته خود آن‌ها به "شیوه‌ای مدنی و بدون خسونت" مبارزه کرد و آن را واداشت که کنار برود و به‌جای آن رژیمی "سکولار"، دمکرات" مستقر شود. از بیانیه چیزی جز این عاید نمی‌شود، که از طریق اصلاحات. چراکه وقتی کسی نمی‌خواهد یک رژیم فوق ارتجاعی را با انقلاب و اشکال مؤثر مبارزه از نمونه قیام مسلحانه سرنگون کند، قطعاً هیچ راهی ندارد، جز این‌که طالب همان "اصلاحات" شکست‌خورده باشد، و به اصلاح رژیمی امید بندد که مطلقاً با هرگونه اصلاح سر سازش ندارد. مگر زنان طرفدار به‌اصطلاح اصلاحات سال‌های متممادی مبارزه مسالمت‌آمیز نکردند؟ مگر کمپین یک‌میلیون امضاء راه نیانداختند؟

در صفحه ۷

دستگاه استبداد، باید از توهم بیرون آید، چراکه آن‌ها جز کارگزار و تدارک‌ناچی دستگاه استبداد، چیز دیگری نیستند. بنابراین آنچه نویسندگان بیانیه می‌گویند نهمین نیست، بلکه بسیار کهنه و عقب‌مانده است.

اما آنچه در این بیانیه ظاهراً جدید است، خواست استعفای خامنه‌ای و تغییر قانون اساسی است که آن‌هم صرفاً بازتابی از همان شکست همه‌جانبه رژیم و طرفداران پوشیده و آشکار آن است. با این وجود، این جدید بودن نیز تغییری در این واقعیت نمی‌دهد که حرف‌های آن‌ها در چهارچوب همان تفکر شکست‌خورده اصلاح‌طلبی به شکلی دیگر در شرایطی دیگر یعنی در دورانی است که هر لحظه احتمال وقوع انقلاب نزدیک‌تر می‌شود. بنابراین آن‌ها و همفکرانشان، با ادعاهای جدید به نجات نظم موجود برخاسته‌اند، اما با ادعایی به‌راستی مضحک.

گویا قرار است از سرکرده و سکان‌دار دستگاه استبداد خواسته شود، استعفا کند و قانون اساسی دچار "تغییر بنیادی" گردد! بر هر انسانی باکمی آگاهی روشن است که نه خامنه‌ای با این درخواست‌ها و حتی تهدیدات، استعفا خواهد داد و نه "تغییر بنیادی" قانون اساسی" رخ خواهد داد. اما اگر قرار است مردم "پای به میدان بگذارند"، آن‌ها نه برای تقاضای استعفای خامنه‌ای، بلکه برای برپائی انقلاب و زبرور کردن تمام نظم موجود، به پا می‌خیزند. بنابراین، جمهوری اسلامی می‌ماند تا روزی که کارگران و زحمتکشان، این رژیم ارتجاعی را از طریق یک انقلاب، به همراه تمام جناح‌های آن سرنگون کنند و آنگاه است که قانون اساسی جدیدی وجود خواهد داشت. قانون اساسی برخاسته از انقلاب کارگران و زحمتکشان.

بنابراین، نیازی به توضیح بیشتر نیست که در این بیانیه، پای سرنگونی جمهوری اسلامی در میان نیست، بلکه آنچه خواسته‌شده، "اصلاحات" نوع قدیم در شرایط جدید است.

به بیانیه دیگری نظر افکنیم که از سوی زنان وابسته به همین گرایش طبقاتی و فکری انتشار یافته است.

در ۱۴ مرداد هم‌زمان با سالروز فرمان مشروطیت، بیانیه‌ای ظاهراً در دفاع از حقوق زنان توسط ۱۴ تن از زنان انتشار یافت، که در نگاه اول در مقایسه با بیانیه نخست، رادیکال به نظر می‌رسد. در آن از ستمی که در ایران بر زنان رفته است، "از سلب بسیاری از حقوق اولیه و انسانی زنان" و "آپارتاید جنسی" و بالاخره از "نه به جمهوری اسلامی" و آری به "حکومتی سکولار دمکرات" سخن رفته است. اما همه این‌ها قرار است "با شیوه‌ای مسالمت‌آمیز، آرام، مدنی و بدون خسونت" به دست آید، در شرایطی که جمهوری اسلامی به همگان نشان داده است که زبانی جز زبان قهر و

رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت

متهمان پرونده هفت تپه، دستگاه قضائی را به چالش می کشند

پرونده هفت تپه، حتی ضوابط مرسوم خود را نیز زیر پا گذاشت. اگر پیش از این متهمین با سپردن وثیقه، پس از چند روز بازداشت، تا تاریخ برگزاری دادگاه بطور موقت آزاد می شدند، این بار اما کینه طبقه حاکم نسبت به کارگران چنان شدید بود که حتی این قرار خود را نیز نقض کرد و به رغم اعتراض زندانیان و حتی دست زدن به اعتصاب غذا و سپردن وثیقه، اما اکثر آن ها از لحظه دستگیری تا روز محاکمه، در زندان و زیر شدیدترین فشارها و شکنجه ها قرار داشته اند. دستگاه قضایی نه فقط از پذیرش وثیقه و آزادی موقت متهمین پرونده هفت تپه خودداری کرد و درخواست کارگران و وکیل آنان برای برگزاری دادگاه علنی را نپذیرفت، بلکه روز اول دادگاه (۱۲ مرداد) خانواده ها و بستگان و سایر اجتماع کنندگان و حامیان این زندانیان سیاسی در مقابل دادگاه را نیز مورد یورش و سرکوب قرار داد و پیاده رو خیابان های اطراف را نیز کاملاً مسدود کرد. در جریان این یورش چند تن از اعتراض کنندگان از جمله روهم یگانه، هیراد پیربدایی و فرید لطف آبادی بازداشت و روانه زندان اوین شده اند که دست کم به مدت دو هفته ممنوع الملاقات هستند.

دادگاه غیرعلنی و در بسته متهمان پرونده هفت تپه، از همان روز نخست، بخاطر نحوه برخورد قاضی محمد مقیسه با اسماعیل بخشی و وکیل او فرزانه زیلابی، حاکی از فرمایشی بودن دادگاه و نشان دهنده این واقعیت بوده است که دستگاه قضایی (و امنیتی) رژیم، از قبل تصمیمات خود را در مورد متهمان این پرونده اتخاذ نموده اند. گرچه تا این لحظه تلاش فوق العاده زیادی به عمل آمده که این محاکمات و سخنان متهمان از رسانه ها و از انظار عمومی کاملاً مخفی بماند و هیچیک از نشریات و روزنامه های رسمی رژیم نیز حتی یک سطر در مورد این دادگاه و سخنان متهمان این پرونده در دفاع از خود نگفته و ننوشته اند، اما خبرهای غیررسمی و غیرمستقیمی که به بیرون درز کرده است، همگی حاکی از برخورد بازجویانه و تهدیدآمیز "قاضی" و انتقامجویی دستگاه قضایی و کل دستگاه حکومتی از کارگران هفت تپه و مدافعان آن ها و انتقامجویی از طبقه ای است که برای تحقق مطالبات و شعارهای خود و سایر زحمتکشان پا به میدان مبارزه گذاشته و تمام نظم سرتاپا ارتجاعی و پوسیده حاکم را به چالش کشیده است.

روز ۱۲ مرداد پس از قرائت کیفرخواست متهمین، همه آن ها به غیر از اسماعیل بخشی به بیرون از دادگاه منتقل شدند. محاکمه اسماعیل بخشی از همان لحظات اول، با اهانت و برخورد توهین آمیز قاضی محمد مقیسه با اسماعیل بخشی و وکیل وی فرزانه زیلابی همراه بود که مورد اعتراض شدید آن ها قرار گرفت. برخورد

تشنج زای قاضی، یک درگیری لفظی با اسماعیل بخشی را در پی داشت. اسماعیل بخشی با گفتن این که "خط قرمز من کارگران هفت تپه و وکیل هستم" قاطعانه از کارگران هفت تپه و وکیل خود دفاع کرد. قاضی مقیسه پس از تشنجی که ایجاد کرد، دادگاه را ترک نمود و محاکمه عملاً به روز بعد موکول شد.

برخوردهای بازجویانه و اهانت آمیز قاضی مقیسه، روز ۱۳ مرداد نیز ادامه یافت. وقتی او شعار و خواست کارگران هفت تپه، "نان، کار، آزادی" را به میان کشید و برای منکوب کردن اسماعیل بخشی، خطاب به وی گفت این شعار کمونیستی ست، اسماعیل بخشی در پاسخ گفت: این شعار معیشتی و مطالباتی است و از این شعار و خواست کارگران هفت تپه قاطعانه دفاع کرد. شیوه برخورد قاضی و روال عمومی در دادگاه های بورژوازی این است که معمولاً قاضی پس از استماع سخنان متهم و دادستان و شاکی و غیره، در پایان این پروسه، در مورد اتهام مربوطه نظر می دهد و قضاوت می کند. اما در جمهوری اسلامی که قاضی، خود بازجو و بازجو قاضی ست، نیازی به این پروسه نیست. قاضی قبل از محاکمه حتی، اگر که متهم یک کارگر آگاه و مبارز باشد و شاکی یک سرمایه دار - که در این جا نه فقط یک سرمایه دار که دولت سرمایه داران شاکی ست - قضاوت می کند و نیازی به پایان محاکمات و نتیجه آن نیست. در این جا دستگاه قضایی و قضاوت آن، به قدری مفتضح و رسواست که حتی به ظاهر سازی و رعایت ظاهر قضیه هم، نیازی احساس نمی شود. قاضی در این جا کینه آشکار و دشمنی خود با متهم را حتی پنهان نمی کند. وقتی که قاضی محمد مقیسه خطاب به اسماعیل بخشی گفت، شعار نان، کار، آزادی، "شعار زیرشکمی و بالای شکمی است"، او در واقع ماهیت کثیف خود و لمپنیسم آخوندهای وقیح و انگل جنایتکار را به بهترین شکلی به نمایش گذاشت. قاضی مقیسه که با بی نائی، بی کاری و محرومیت از حقوق اولیه و دمکراتیک انسانی به کلی بیگانه است، با این لجنی که از دهان پرت کرد، عمق کینه دستگاه قضایی و تمام دستگاه حکومتی را نسبت به کارگران هفت تپه و نماینده آن ها اسماعیل بخشی برملا کرد.

خواست و شعار نان، کار، آزادی البته خواست فقط ۸ متهم پرونده هفت تپه نیست، این خواست، خواست فقط تمام کارگران هفت تپه هم نیست، بلکه خواست تمام کارگران و خواست طبقه کارگر ایران است. بنابراین در وهله نخست، این طبقه کارگر است که در این بیدادگاه به محاکمه کشانده می شود. اگر بپذیریم که شعار نان، کار، آزادی از حد خواست و شعار کارگران هفت تپه فراتر رفته و به خواست تمام کارگران، معلمان، دانشجویان، پرستاران، بازنشستگان، زنان و

جوانان و بیکاران و عموم تهیدستان و بی چیزان جامعه تبدیل شده است، اگر بپذیریم که این خواست و شعار، به خواست و شعار عموم توده های زحمتکش ایران تبدیل شده است، پس این دادگاه و محاکمه، چیز دیگری جز محاکمه توده های زحمتکش مردم ایران نیست! دستگاه قضایی با این دادگاه غیر علنی، در واقع تمام جامعه را محاکمه می کند.

دادگاه متهمان پرونده هفت تپه، در روزهای بعد نیز تقریباً به همین سباق ادامه یافت. در روز ۱۳ مرداد، هنگام تعیین مجدد زمان دادگاه عسل محمدی از نویسندگان نشریه دانشجویی "گام" و از حامیان کارگران هفت تپه که قبلاً با قرار وثیقه چهار صد میلیون تومانی موقتاً از زندان آزاد شده بود، قرار وثیقه اش توسط قاضی مقیسه به ۲ میلیارد تومان افزایش یافت که بدلیل عدم توانایی تامین وثیقه، به زندان اوین منتقل گردید.

روز ۱۵ مرداد همزمان با برگزاری دادگاه کارگران مجتمع کشت و صنعت نیشکر هفت تپه در شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب تهران، چند تن دیگر از کارگران مبارز این مجتمع نیز در دادگاه شوش مورد محاکمه قرار گرفتند. قاضی مربوطه در این دادگاه اصرار داشت که کارگران "برای اثبات بی گناهی" خود، باید رضایت اسدیگی مدیرعامل کشت و صنعت نیشکر هفت تپه را جلب کنند!

شنبه ۱۹ مرداد، نوبت محاکمه سپیده قلیان رسید. در این روز نیز تقریباً عین تهدیدات و مسائل دادگاه اسماعیل بخشی تکرار شد. در دادگاه های جمهوری اسلامی هر وکیلی که بخواهد از هر متهمی که مورد اتهام دستگاه امنیتی قرار گرفته دفاع کند، خودش نیز مورد ارباب و تهدید قرار گرفته و به دادگاه احضار می شود. در روزهای نخستین دادگاه، فرزانه زیلابی وکیل اسماعیل بخشی مورد ارباب و تهدید قرار گرفته و روز ۱۵ مرداد به دادگاه اهواز احضار شده بود. در روز ۱۹ مرداد جمال الدین حیدری منش وکیل سپیده قلیان نیز علناً مورد تهدید و ارباب و بازداشت قرار گرفت. سپیده قلیان در این به اصطلاح دادگاه ضمن اشاره به بازجویی های توأم با فشار و شکنجه و اعتراف گیری اجباری، اتهامات وارده به خود را رد کرد.

جمال الدین حیدری منش وکیل سپیده قلیان نیز اعلام کرد تمام اتهامات مطرح شده در مورد سپیده قلیان بی اعتبار و "کذب" است، چرا که در زیر شکنجه از وی اعتراف گیری شده است. وی همچنین گفت، دفاع سپیده قلیان به عنوان فرزند یک کارگر از سایر کارگران و از کارگران هفت تپه و حقوق آن ها، حق وی است و جرم نیست. وکیل سپیده قلیان در این دادگاه ضمن اشاره به تناقضات موجود در پرونده و غیرقابل استناد دانستن بازجویی ها و اعتراف های اجباری

متهمان پرونده هفت تپه، دستگاه قضائی را به چالش می کشند

در زیر شکنجه، نسبت به برخی پرسش های دادگاه اعتراض نمود. وی همچنین بارها در مورد کیفرخواست و گردش کار و سئوالات جهت داری که مطرح می شد تذکر داد. دفاع این وکیل از موکل خود، خشم و غضب قاضی را برانگیخت. قاضی مقیسه، وکیل سپیده قلیان را علناً تهدید کرد که اگر به این رویه ادامه دهد، به دلیل برهم زدن دادگاه بازداشت خواهد شد. در جلسه دادگاه فرد دیگری نیز وجود داشت که هویت آن مشخص نشده و به احتمال زیاد یک مقام و مأمور امنیتی رژیم بوده است. ایراد وکیل به کیفرخواست و خلاف واقع بودن آن توسط این فرد صورت جلسه شد و اعلام جرم به دلیل توهین به مقام قضائی (بازپرس) مکتوب شد. پس از پایان جلسه دادگاه نیز همین شخص به مدت حدود دو ساعت، جمال الدین حیدری منش وکیل سپیده قلیان را توقیف کرد و مانع خروج وی از دادگاه شد. در هر حال در پایان جلسه، سپیده قلیان به زندان منتقل شد، بدون آن که در رسانه ها و روزنامه های دولتی کمترین مطلبی در این رابطه انتشار یابد.

۲۰ مرداد امیرحسین محمدی فرد در چهلمین روز اعتصاب غذای خود به همراه همسرش ساناز اللهیاری در دادگاه حاضر شد. در این جلسه، قاضی مقیسه با برخورد تند و شدید، اجازه دفاع به امیر حسین را نداد و جلسه به هفته آینده موکول شد. خبر بیشتری در این مورد به بیرون درز نکرده است جز این که امیرحسین محمدی فرد اعلام نمود در اعتراض به بی عدالتی و بی توجهی به خواست هایش، دست به اعتصاب غذای خشک خواهد زد. جان این زندانی چپ و مبارز در معرض خطر جدی است.

دستگاه قضائی و امنیتی و کل دستگاه حکومتی، هیچ گونه خبری در مورد این محاکمات مخفی و غیر علنی منتشر نکرده اند. هیچ یک از رسانه ها و مطبوعات رسمی حکومتی نیز کمترین خبری در مورد این محاکمات و این که در "دادگاه انقلاب" حکومت چه می گذرد، انتشار ندادند.

ما تا این جا در این دادگاه و محاکمات، البته شمه ای از شیوه برخورد و درجه حساسیت قاضی مقیسه، دستگاه قضائی و کل دستگاه حکومتی را در مورد شعارنان کار آزادی و خواست هائی که پرچم آن را کارگران هفت تپه به اهتزاز در آوردند و با استمرار مبارزه خود این شعار را به یک شعار توده ای تبدیل کردند، دیدیم. شعار نان کار آزادی اما همان طور که کارگران هفت تپه نیز آن را مطرح کردند، یک قسمت دومی هم داشت که "اداره شورایی" است. هر کس این را می داند که با طرح شوراها و اداره شورایی جامعه توسط بخش پیشرو طبقه کارگر ایران، در واقع تمام نظم سرمایه داری حاکم به چالش کشیده شد. طبقه کارگر با طرح این شعار که در سطح نسبتاً وسیعی مورد استقبال سایر اقشار زحمتکش جامعه نیز قرار گرفت، نه فقط طبقه حاکم و رژیم سیاسی پاسدار منافع این طبقه

را که جز فقر و بیکاری و گرسنگی و جز استبداد و سرکوب و شکنجه و زندان ارمغان دیگری نداشته و جامعه را به قهقرا و به عمق فلاکت سوق داده است به چالش کشید، بلکه در برابر نظم موجود، نظم شورایی خود را قرار داد و به صریح ترین شکل ممکن آلترناتیو خود را که یک آلترناتیو شورایی و یک دولت شورایی است، در برابر دولت حاکم قرار داد. عکس العمل دادگاه و قاضی مرتجع آن در این مورد، هنوز به بیرون درز نکرده است. اما طبقه کارگر ایران با طرح این شعار نه فقط قلب ارتجاع حاکم را سخت جریحه دار ساخت، بلکه یک ضربه مهم و کاری نیز بر قلب تمام جریان ها و جناح های بورژوازی حاکم یا اپوزیسیون وارد ساخت و جمع آن ها را در بهت و ماتم فرو برد.

محاکمات فرمایشی و دادگاه غیر علنی پرونده هفت تپه، اعمال فشار و ارباب بیشتر توسط قاضی مقیسه و کل دستگاه قضائی رژیم علیه کارگران هفت تپه و حامیان آن ها نیز هیچ تغییری در این معادله ایجاد نخواهد کرد. متهمان پرونده هفت تپه اما دستگاه قضائی و کل دستگاه حکومتی را به چالش کشیده اند و بیش از این به چالش خواهند کشید.

دادگاه های فرمایشی و غیر علنی البته به پرونده هفت تپه خلاصه نمی شود. پرونده بازداشت شدگان روز اول ماه مه نیز تقریباً وضعیت مشابهی دارد. عاطفه رنگریز از بازداشت شدگان روز جهانی کارگر، روز ۱۴ مرداد از زندان قرچک ورامین، به شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب تهران منتقل شد و جلسه دادگاه وی نیز به ریاست قاضی مقیسه برگزار شد. مقیسه قرار وثیقه عاطفه رنگریز را نیز به ۲ میلیارد تومان افزایش داد. روز ۱۶ مرداد نیز جلسه اول رسیدگی به اتهامات حسن سعیدی عضو سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه و از بازداشت شدگان روز جهانی کارگر که پس از یک ماه بازداشت در بند امنیتی ۲۰۹ اوین، با قرار وثیقه ۳۳۰ میلیون تومانی در تاریخ ۱۲ خرداد ۹۸ به طور موقت آزاد شده بود، در شعبه

۲۶ دادگاه انقلاب تهران برگزار شد. دادگاه های غیر علنی و پرونده سازی و جرم تراشی علیه کارگران پیشرو و فعالان کارگری و سندیکایی و حامیان آن ها ادامه دارد.

برگزاری دادگاه غیر علنی کارگران هفت تپه و مدافعان آن ها، قبل از هر چیز نشانه وحشت رژیم از افشاگری متهمان این پرونده در جریان محاکمات است. دولت جمهوری اسلامی خوب می داند که علنی شدن دادگاه یا حتا طرح اخبار و جزئیات آن در رسانه ها نه تنها موجب رسوایی بیشتر رژیم و قوه قضائی آن می شود، بلکه خشم و نفرت بیشتر کارگران و عموم زحمتکشان را نیز برمی انگیزد.

برخورد دستگاه قضائی و امنیتی رژیم در دادگاه ها و زندان ها نسبت به کارگران و مدافعان آن ها اما جدا از برخورد آن در بیرون از این دادگاه ها و زندان ها نیست. نقض خشن حقوق اولیه و دموکراتیک، ارباب و تهدید و سرکوب کارگران و زحمتکشان،

در تمام طول ۴۰ سال حاکمیت جمهوری اسلامی از اجزاء اصلی و پایه ای سیاست های داخلی آن بوده است. دولت مستبد و ارتجاعی و سرکوبگر جمهوری اسلامی و دستگاه قضائی آن، به آن درجه، از کارگران و توده های زحمتکش می ترسد که نه فقط از ارائه اخبار مربوط به جزئیات دادگاه و انعکاس سخنان متهمین در جامعه و در رد اتهامات و دفاع از خودشان اشاره ای نمی کند، بلکه جرات نمی کند حتی از اخبار کلی در مورد آن چه در این دادگاه غیر علنی می گذرد، سخنی بگوید.

نکته ای که روشن است این است که طبقه حاکم در این بیدادگاه غیر علنی، از کانال محاکمه متهمان پرونده هفت تپه، در واقع طبقه کارگر را به محاکمه می کشد! روشن است که به هر شکل ممکن باید از کارگران هفت تپه و حامیان دربند آن ها که جانشان در معرض خطر جدی است، به دفاع و حمایت برخاست و خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط آنان شد. از یاد نبریم دفاع از کارگران هفت تپه و حامیان دربندشان، دفاع از شعارها و خواست های عموم کارگران و دفاع از طبقه کارگر ایران است.

روشن تر از آن اما این است که طبقه حاکم باید منتظر پاسخ های قاطع تر و کاری تر طبقه کارگر باشد. پاسخی چنان سهمگین و هلاکت بار که از نظم چهل ساله حاکم، جز خاکستر، چیزی برجای نماند.

خوانندگان گرامی نشریه کار:

شماره بعدی نشریه کار (۸۳۵) در تاریخ

۴ شهریور ۹۸ منتشر می شود.

بحران‌ها و "بی‌کاره‌های" ز الوصف

تحت تعقیب؛ اخبار دستگیری‌ها به اتهام ابراز نظر در فضای مجازی یا وبلاگ‌های شخصی فراوان است؛ سایت‌های اینترنتی و پلتفرم‌های اجتماعی تحت سانسور و فیلترینگ شدید قرار دارند و بسیاری ناچارند برای دستیابی به سایت‌های مورد نظرشان از فیلترشکن استفاده کنند و اکثریت مردمی که روزانه از تلفن همراه و ارتباط اینترنتی استفاده می‌کنند از دامنه "آزادی گردش اطلاعات و رسانه آزاد" در جمهوری اسلامی به خوبی آگاه‌اند.

وجه مشترک دیگر این مناسبت‌ها، رد و بدل پیام بین چهره‌های سیاسی جناح‌های رژیم است. محمد خاتمی، "رئیس جمهور اصلاحات" نیز به مناسبت "روز خبرنگار"، در جمع تعدادی از خبرنگاران با اشاره به "جنگ روانی رسانه‌های سهمگین... علیه ایران" از جناح مقابل گله کرد که "به جای اندیشیدن به منافع عمومی و مصالح ملی... می‌کوشند "جریان‌ها و رویکردها و نظرهای مخالف را" از صحنه خارج کنند و با اتهام‌های گوناگون و فشارهای همه جانبه همه چیز را در انحصار خود داشته باشند." البته این رئیس جمهور پیشین بنا بر مصالح خود، برخلاف رئیس جمهور کنونی، به وجود زندانیان "سیاسی یا مطبوعاتی و رسانه‌ای" اقرار کرد و گفت: "من در شگفتم که چرا دولتی که برای استیفای حقوق ملت روی کار آمده و مجلسی که داعیه دفاع از ملت و حقوق اساسی آنرا دارد - دست کم اصلاح طلبانی که به مجلس راه یافته‌اند- چرا اینها فریاد نمی‌زنند و چرا اقدام نمی‌کنند؟! چرا اخطار قانون اساسی داده نمی‌شود؟ چرا اقدام‌های قانونی که از اختیارات قانونگذاران است، استفاده نمی‌شود؟" خاتمی گویا فراموش کرده است که در زمان خود او نیز از آزادی مطبوعات خبری نبود؛ فراموش کرده است در زمان خود وی نیز "زندانیان سیاسی یا مطبوعاتی و رسانه‌ای" وجود داشته‌اند و حتی وزارت اطلاعات کابینه وی بود که به قتل نویسنده‌گان کمر بسته بود. قتل‌های متعددی که تنها چند پرونده آن به "قتل‌های زنجیره‌ای" شهرت یافت. فراموش کرده است که خود وی از حامیان اصلی ریاست جمهوری حسن روحانی بوده و در شکل‌گیری این مجلس دهم نقش کلیدی داشته است.

او می‌نالد چرا آنان (جناح اصول‌گرا) "اصلاح‌طلبی" را "رقیب شریف" خود به حساب نمی‌آورد. گله‌ای به جا! چرا که در هر برهه‌ای ثابت کرده‌اند که در شرایط بحرانی به زیر عبا و عمامه خامنه‌ای می‌خزند و در قلع و قمع و سرکوب مردم معترض از هیچ خوش‌خدمتی به "نظام مقدس"شان کوتاهی نمی‌کنند. توده‌های مردم هنوز از یاد نبرده‌اند که در همان اولین روزهای اعتراضات دی ماه ۹۶، اصلاح‌طلبان سراسیمه خواهان سرکوب معترضان شدند. هرچند پس از غلبه بر دستپاچی اولیه و آگاهی به عمق خشم و نفرت توده‌های مردم از رژیم جمهوری اسلامی، کوشیدند به رفع و رجوع بپردازند. خاتمی در آن زمان ادعا کرد: "جوانانی که حتا شعارهای تند و ساختارشکنانه می‌دادند برانداز نبودند." ادعایی که با هشتگ "براندازم" پاسخ دندان‌شکنی

گرفت.

اگرچه پیش از دی ماه ۹۶ نیز فروریزی توهم "اصلاح‌طلبی"، حتا در میان پایه‌های اجتماعی این گرایش، آشکار بود، اما شعار "اصلاح‌طلب، اصول‌گرا دیگه تمومه ماجرا" آخرین میخ را بر تابوت جناح موسوم به اصلاح‌طلب زد. اعتراضات دی ماه و اعتصابات و اعتراضات کارگران، معلمان، بان‌نشدگان، دانشجویان و توده‌های معترض چنان شکست پروژه "اصلاح‌طلبی" را بر اذهان "اصلاح‌طلبان" حک کرده است که چند صباحی پیش از "انتخابات" مجلس ارتجاع درآمده مانده‌اند که این بار چگونه مردم را به پای صندوق‌های رأی بکشاند. خاتمی در اواخر تیر ماه به "اصلاح‌طلبان" فرمان داد که "انتخابات نباید تحریم شود" و خواست که "اصلاح‌طلبان و مردم ناراضی باید فداکاری و از خودگذشتگی کنند و به خاطر ایران پای صندوق‌ها بیایند تا جلوی خطر اصلی گرفته شود." تکلیف "اصلاح‌طلبان" روشن است. چرا که باید هم برای جلوگیری از "خطر اصلی" یعنی عدم مشروعیت هر چه بیشتر نظام در میان اکثریت توده‌های مردم، آنها به پای صندوق‌های رأی بیایند، اما روشن نیست بر چه اساسی "مردم ناراضی باید فداکاری و از خودگذشتگی" کنند تا بر رژیمی که برای آنان فقر و فلاکت و سرکوب را به همراه آورده است، مهر تأیید بزنند و چرا "مردم ناراضی" باید در جدال بر سهم‌خواهی از قدرت و مکنند میان جناح‌های رژیم، جانب یک جناح را بگیرند. گو آن که این بار نیز، مردم در توییتر با هشتگ "خاتمی... می‌خورد" به او پاسخ دادند.

اگر پیش از این، "انتخابات پرشور" و "صندوق‌های رأی" یکی از عرصه‌های تاخت و تاز و امتیازگیری جناح "اصلاح‌طلب" از اصول‌گرایان بود. اما اکنون دریافته‌اند که این عرصه را نیز باخته‌اند. تنورسین‌ها و چهره‌های "اصلاح‌طلب"، به رغم تلاش‌های مذبحانه‌ای که از هم‌اکنون آغاز کرده‌اند، واقف‌اند که دیگر با توهم‌پراکنی و "تنبیر و امید" آفرینی نمی‌توانند توده‌های مردم را بفریبند و اگر "پلاستیک گلخانه‌ای" برداشته و "انتخابات شفاف" شود: "نه تو مانی و نه من. نه اصول‌گرایی باقی می‌ماند و نه اصلاح‌طلبی." (مصاحبه حجازیان با روزنامه سازندگی، ۱۴ مرداد). اکنون این سوال در برابر آنان قرار دارد که در این "انتخابات" غیر شفاف، چه باید کرد؟ برخی طرفدار شرکت در انتخابات در هر شرایطی هستند و برخی دیگر شرکت در انتخابات را به شرایطی مشروط کرده‌اند. جناح رقیب نیز از زبان کدخدایی "سخنگوی شورای نگهبان" پیام داده است: "برای کسی فرش قرمز پهن" نمی‌کند و "باج" نمی‌دهد. از همین‌رو، برخی "اصلاح‌طلبان" به فکر تهیه "منشور اصلاحات" افتاده‌اند تا منسجم‌تر در برابر جناح رقیب ظاهر شوند.

از دیگر نشانه‌های ورشکستی رژیم، تلاش تمامی سران رژیم، از جمله رئیس جمهور و نمایندگان کنونی مجلس برای شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت تمامی جنایاتی است که چهار دهه گذشته مرتکب شده‌اند.

روحانی ادعا می‌کند که خواستار "بهبود

وضعیت اقتصادی"، "کاهش تنش در روابط بین‌المللی"، "پاسداری از آزادی گردش اطلاعات و حمایت از رسانه آزاد"، "حقوق شهروندی" است، اما "دولت در سایه" و "دولت با تفنگ" نمی‌گذارد. با کنایه می‌گوید که در "شورای عالی هماهنگی سران قوا" که خامنه‌ای با اختیارات ویژه ایجاد کرده است، "اسما فرمانده است، ولی عملاً چنین نیست". نماینده‌ای در مجلس ارتجاع می‌گوید: "اختیارات رئیس جمهور در قانون اساسی کم نیست"، اما "حسن روحانی از اختیارات خود استفاده نمی‌کند". نماینده دیگری از اعضای "فراکسیون امید" مجلس می‌گوید: "واقعیت این است که در جمهوری اسلامی رئیس جمهور و مجلس دیگر کاره‌ای نیستند." سومی می‌گوید: "فقط رئیس جمهور نیست که اختیار کافی ندارد، مجلس و دستگاه قضایی هم همین مشکل را دارند." اصول‌گرایان پاسخ می‌دهند، روحانی حتا در حوزه‌هایی هم که کاملاً در اختیار او بوده است، ناموفق و ناکارآ بوده است و اکنون او و "اصلاح‌طلبان" می‌خواهند تمام تقصیرها را به گردن خامنه‌ای بیاندازند. خامنه‌ای هم هر از گاهی غری می‌زند و از موضع "منتقد" به "کاستی‌هایی" اشاره می‌کند. و این زنجیره‌ی فراافکنی در میان سران پیشین و کنونی رژیم همچنان تکرار و تکرار می‌شود.

اگر بروز یا تعمیق بحران‌های سیاسی در پی بحران‌های اقتصادی در تمامی کشورهای سرمایه‌داری عمومیت دارد، اما در جمهوری اسلامی جلوه بارزتری دارد. وجود اختلافات و افشاکاری‌های جناحی در میان سران و مسئولین ریز و درشت هم‌زاد رژیم جمهوری اسلامی از همان اوایل قدرت‌گیری بوده و هست، و با تعمیق بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی رژیم در عرصه داخلی و خارجی، بر شدت و گستره آن‌ها افزوده شده است. اکنون به رغم هشدارهای طرفین درباره لزوم حفظ "امنیت ملی" و "پرهیز از اختلاف و تفرقه" و خطر غرق کشتی ورشکسته و نابودی مشترک، اما از استمرار مجادله و اختلاف نیز گریزی ندارند. برای کسب سهم بیش‌تر از قدرت و ثروت، برای القای آن که "دیگری" مقصر است و نه کلیت نظام جمهوری اسلامی. اگر پیش از این سران و مسئولین ارگان‌های مختلف رژیم "حفظ آبرویی" کرده و تظاهر به "انجام وظیفه‌ای" می‌کردند، در شرایطی که بحران‌های متعدد داخلی و بین‌المللی گریبان‌گیر رژیم شده است، خود را در بروز بحران‌های هم‌جانبه اقتصادی و اجتماعی و سیاسی "بی‌کاره" می‌نامند. "بی‌کاره‌هایی" که به رغم "بی‌کارگی" حاضر به کنارگیری و استعفا و چشم‌پوشی از مزایای سیاسی و اقتصادی نیستند. "بی‌کاره‌های" ز الوصفی با دست‌های تا مفرغ آلوده به خون و پالان‌های پر و پیمان از ثروت و حاصل دسترنج مردم. هرچند بیهوده و بی‌ثمر. شعار "اصلاح‌طلب، اصول‌گرا، دیگه تمومه ماجرا" پوزخند زهرآگین مردم به این نمایش دراماتیک بود. از آن زمان تاکنون توده‌های مردم راه درازی را پیموده‌اند. از توهم به امکان "اصلاح" رژیم از طریق صندوق‌های رأی به لزوم براندازی این رژیم. گاهی تندپا و گاهی نیز آهسته، اما پیوسته. پیشروان طبقه کارگر و کمونیست‌ها نیز مقصد را نشان داده‌اند: "نان، کار، آزادی، حکومت شورایی".

بیکاران و ضرورت مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی

سرمایه‌داری ایران تبدیل شده است که مدام پیچیده‌تر شده و تاثیر مهمی در گسترش فقر در بین خانواده‌های کارگری و دیگر زحمتکشان جامعه داشته است. هر سال بر تعداد بیکاران بویژه جوانان جویای کار افزوده می‌شود (براساس آمارهای رسمی ۶۵ درصد بیکاران در سنین ۲۵ تا ۴۴ قرار دارند) و براساس تمامی شواهد سال‌جاری از این نظر بدتر از سال‌های گذشته خواهد بود.

تعمیق بی‌سابقه بحران اقتصادی رکود - تومی که از سال گذشته آغاز شد، بر میزان بیکاری نیز شدیداً افزود و به‌رغم آمارهای واهی حسن روحانی و کارگزارانش، همه مردم به‌خوبی می‌دانند که بیکاری تا چه حد در اعماق جامعه ریشه دوانده است. افزایش ناهنجاری‌های اجتماعی از جمله سرعت تنها یک نتیجه از نتایج متعدد بحران بیکاری در ایران است.

اگرچه آمارهای رسمی کشور، هرگز بیان‌کننده ابعاد واقعی بیکاری در جامعه نیست، اما نگاهی حتماً به همین آمارها برخی از زوایای آشکار و پنهان بیکاری را آشکار می‌سازد. براساس نتایج آمارگیری مرکز آمار ایران از نیروی کار در سال ۹۷، از مجموع ۶۷ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر کشور ۴۰ درصد جمعیت فعال محسوب شده‌اند و یا به عبارت دیگر نرخ مشارکت اقتصادی ۴۰ درصد است، جمعیت فعال به‌کسانی گفته می‌شود که در طول سال به کاری اشتغال داشته و یا جویای کار بوده‌اند. از جمعیت فعال کشور ۳/۱۲ درصد و به عبارت دیگر سه میلیون و ۲۶۰ هزار نفر بیکار بودند و از میان جمعیتی که دارای اشتغال ناقص بودند، ۲ میلیون و ۵۸۲ هزار نفر بدنبال ساعات کار بیشتر هستند. لازم به توضیح است که اشتغال ناقص به‌کسانی گفته می‌شود که کار دارند اما ساعت کارشان ناچیز است (حتماً ممکن است یک ساعت در هفته باشد) و خواهان کار تمام وقت و یا کار با ساعاتی بیشتر هستند. بنابراین این به‌عبارتی دیگر براساس آمار رسمی نزدیک به شش میلیون از جمعیت فعال کشور بدنبال کار می‌گردند.

در این‌جا لازم است به این نکته نیز اشاره کنیم که میزان نرخ مشارکت اقتصادی در ایران یکی از پایین‌ترین نرخ‌های مشارکت اقتصادی در جهان است. در برخی از کشورها میزان نرخ مشارکت اقتصادی دو برابر ایران است. یکی از دلایل پایین بودن نرخ مشارکت اقتصادی در ایران وضعیت زنان در جامعه ایران است که تا حد زیادی منجر به بیرون راندن زنان از بازار کار شده است. در همین گزارش مرکز آمار میزان مشارکت اقتصادی زنان حدود ۱۶ درصد در برابر حدود ۶۵ درصد مردان است که به‌خوبی این تفاوت را آشکار می‌سازد. یکی دیگر از دلایل مهم این است که عملاً بخش زیادی از جوانان از پیدا کردن کار ناامید شده‌اند. از دیگر دلایل مهم می‌توان به نبود هرگونه کمک دولتی و اجتماعی به بیکاران در ایران اشاره کرد. مثلاً در اغلب کشورهای اروپایی بیکاران

به‌میزانی از خدمات اجتماعی برخوردار هستند. در کشورهای اروپای شمالی این خدمات اجتماعی در حد خط فقر این کشورهاست و فرد بیکار تا زمانی که بیکار است از مستمری ماهانه برخوردار است تا هزینه‌های خود از جمله مسکن، خوراک، درمان و پوشاک (حتماً تا حدودی تعطیلات) را تامین کند. به همین دلیل آمار بیکاری در این کشورها تا حد بسیار زیادی دقیق است. اما در ایران چون هیچ خدماتی به بیکاران ارائه نمی‌شود عملاً بخش مهمی از بیکاران به عنوان جوینده کار در جایی ثبت نمی‌شوند. بنابراین اگر گفته شود جمعیت بیکاران ایران به‌طور واقعی بسیار بیشتر از ده میلیون نفر است از واقعیت دور نمی‌باشد.

اما یکی دیگر از نکات مهم آمار فوق این است که از میان جمعیت بیکاران یک میلیون و ۸۹۶ هزار نفر کسانی هستند که بیش از این دارای شغل بوده‌اند و یک میلیون و ۳۶۴ هزار نفر کسانی هستند که سال‌هاست بدنبال کار می‌گردند. به عبارت دیگر نزدیک به یک میلیون و نهصد هزار نفر در طول سال ۹۷ کار خود را از دست داده‌اند. براین اساس و با مقایسه آمارهای سال ۹۶ درمی‌یابیم که در سال ۹۷ نسبت به سال ۹۶ اخراج نیروهای شاغل ۲۵ درصد افزایش داشته است. در مجموع تعدیل و اخراج نیروی شاغل و عدم تمدید قرارداد موقت اصلی‌ترین عوامل بیکار شدن جمعیت شاغل در سال گذشته بوده است. سومین و آخرین دلیل نیز ترک شغل به دلیل درآمد پایین بوده است. این به آن معناست که درآمد این افراد آن‌چنان پایین بوده که مجبور به ترک کار شده‌اند. بارها خواننده و یا شنیده و دیده‌ایم که دستمزدها در برخی از مواقع آن‌چنان پایین است که حتی هزینه رفت و آمد را نیز پوشش نمی‌دهد و بنابراین راهی جز انتخاب بیکاری باقی نمی‌ماند. همین آمار، یعنی افزایش ۲۵ درصدی اخراج نیروهای شاغل خود بیانگر افزایش بیکاری در جامعه است. روزنامه "آرمان" در گزارشی که به همین موضوع پرداخته، می‌نویسد کارفرمایان با بهره‌گیری از رکود اقتصادی و به‌رغم آن‌که برخی از آن‌ها سودهای بیشتری نسبت به سال گذشته داشتند، دست به تعدیل و اخراج نیروی کار می‌زنند.

احمد توکلی ۲۵ خرداد در گفتگو با خبرنگاری ملت (وابسته به مجلس اسلامی) با اشاره به این‌که قدرت خرید کارگران به نصف کاهش یافته است می‌گوید "طی ۹ ماه ۷۴۴ هزار کارگر شغل خود را از دست دادند". یکی از رشته‌هایی که به دلیل وابستگی به شرکت‌های بزرگ اروپایی و غیره پس از تحریم‌های دولت آمریکا با ریزش شدید نیروی کار روبرو شد، اتومبیل‌سازی و صنایع جنبی آن بود. مازیار بیگلر دبیر انجمن قطعه‌سازان خودرو ایران آبان‌ماه سال گذشته از بیکاری ۱۰۰ هزار کارگر در صنعت قطعه‌سازی خبر داد. وی پیش از این گفته بود که خطر اخراج ۴۵۰ هزار کارگر این رشته را تهدید می‌کند.

فاطمی نماینده بوشهر در مجلس اسلامی نیز

بهمن ماه سال گذشته در رابطه با وضعیت کار در عسلویه گفته بود: "کارگران عسلویه، بیش از یک سال است که درگیر مشکل تعدیل شده‌اند؛ ماهانه تعداد زیادی از کارگران پیمانکاری اخراج می‌شوند؛ مراجعات بسیاری از کارگرانی داریم که با وجود چند سال سابقه کار، اخراج شده‌اند؛ کارفرمایان هیچ راه‌حلی هم برای این کارگران ندارند؛ خیلی ساده به آنها می‌گویند بروید خانه ما هر زمان پروژه جدیدی شروع شد، خیرتان می‌کنیم! که البته هیچ وقت آنها را دعوت به کار نمی‌کنند".

هر روز اخباری از اخراج کارگران حتماً در صنایع مهمی که نقش پررنگی در اقتصاد دارند و بخش بزرگی از کارگران شاغل را به خود اختصاص داده‌اند منتشر می‌شود. در اواخر اردیبهشت اخباری از اخراج‌های دسته‌جمعی کارگران در میدان گازی پارس جنوبی منتشر شد. همچنین ۲۶۳ کارگر اخراجی عسلویه در اعتراض به وضعیت خود نامه‌ای به زنگنه وزیر نفت کابینه روحانی نوشتند و وضعیت بدت ناهنجار و اسفبار کارگران در عسلویه را در نامه خود ترسیم کردند. در همین ماه تعداد زیادی از کارگران "شرکت ملی حفاری ایران" نیز به بهانه پایان مدت قرارداد از کار اخراج شدند. در ماه فروردین نیز ۱۴۰ کارگر پتروشیمی "بندر امام" اخراج شده بودند. از این دست اخبار، روزانه منتشر می‌شود. ۱۶ مرداد خبر تعطیلی کارخانه فولاد "علویجه" تولیدکننده "پروفیل" منتشر شد. این کارخانه که بیشتر ۲۰۰ کارگر داشت، در سال‌های اخیر با اخراج تعدادی از آن‌ها، تعداد کارگران به ۸۰ نفر رسیده بود که با تعطیلی کارخانه آن‌ها نیز بیکار شدند. خبرگزاری دولتی ایلنا ۱۸ مرداد به نقل از علیرضا کریمی نماینده اراک در مجلس اسلامی نوشت: "اخراج کارگران نتیجه اقتصاد بحران‌زده است". وی با اشاره به تعطیلی کارگاه‌ها و کارخانه‌ها در شهرک‌های صنعتی اراک گفت: "این‌گونه نیست که اگر یک نفر از کارگاهی اخراج شد و کارش را از دست داد، به سادگی بتواند به‌نگاه اقتصادی دیگری برود و کار پیدا کند، زیرا بنگاه‌های اقتصادی دیگر نیز همین شرایط را دارند و نه تنها استخدامی در کار نیست بلکه آنان نیز در فکر تعدیل نیرو هستند".

نه فقط در بخش صنعت و خدمات و حتی کشاورزی و مسکن (همه به دلیل رکود و کشاورزی به دلیل خشک شدن زمین‌ها) شاهد ریزش نیروی کار هستیم، بلکه با توجه به مصوبه بودجه ۹۸ دولت نیز قرار است تا ۱۰ درصد نیروهای خود را "تعدیل" کند. براساس تبصره ۲۰ از جزء سوم بودجه، این اجازه به دولت داده شده که نیروهای پیمانی، قرارداد موقت و حتی رسمی خود را - به بهانه چابک‌سازی دولت - اخراج، بازخرید و یا بازنشسته کند. این یعنی اخراج حدود ۲۵۰ هزار نفر از کارمندان و کارکنان وزارتخانه‌ها.

این در حالی‌ست که مثلاً مدارس با کمبود شدید معلم و بیمارستان‌ها با کمبود شدید پرستار روبرو هستند. این را هم باید در نظر گرفت که با توجه به اصلاحیه اخیر بودجه در جلسه "سران سه قوه" و کاهش سقف بودجه، حتماً امکان اخراج‌های بیشتر نیز وجود دارد. در کار شماره

"اصلاح طلبی" با سیمای جدید

مگر برای تحقق ابتدایی‌ترین مطالبات زنان به انواع و اقسام نهادها و گروه‌های حاکم و حتی سران دستگاه مرتجع مذهبی متوسل نشدند؟ روشن است که هرچه از دستشان برمی‌آید انجام دادند، اما حتی یک دست آورد بسیار کوچک هم برای زنان نداشتند. آشکار است که شعار نه به جمهوری اسلامی و آری به حکومت سکولار با مبارزهای مسالمت‌آمیز و بدون انقلاب، یک شعار توخالی است. سنگ بزرگی است که به علامت نژدن بالا برده شده است. اینجاست که روشن می‌شود، هراس از انقلاب و هراس از سرنگون نظم موجود است که "اصلاح طلب" را وامی‌دارد شعار به‌ظاهر رادیکال اما در محتوا راست و توخالی سر دهد. اما مسئله در ایران صرفاً به این نکته خلاصه نمی‌شود که با شیوهای مسالمت‌آمیز و بدون انقلاب، نمی‌توان به جمهوری اسلامی نه گفت و نمی‌توان حتی آزادی را به دست آورد و تبعیض و نابرابری علیه زنان را برانداخت، بلکه اساساً در ایران بدون انقلاب و سرنگونی قهری طبقه سرمایه‌دار و انتقال قدرت سیاسی به طبقه‌های جدید، طبقه انقلابی و مترقی کارگر، حتی تحقق آزادی و تحقق مطالبات زنان و یک دولت حقیقتاً سکولار محال است. این واقعیت را تجربه شکست انقلاب سال ۵۷ نیز آشکارا نشان داد. علت آن هم خصلت فوق ارتجاعی طبقه سرمایه‌دار حاکم بر ایران است. اگر انقلاب مشروطیت که حالا به تاریخ پیوسته است، با شکست روبه‌رو گردید و اگر در تمام دوران پس‌از آن، همواره رژیم‌های ارتجاعی استبدادی بر ایران حاکم بوده‌اند، اگر به‌جای رژیم دیکتاتوری عریان و استبدادی سلطنتی، جمهوری اسلامی بر سرکار می‌آید و عهددار حفظ نظم سرمایه‌داری و پاسدار منافع سرمایه‌داران می‌شود، برخاسته از خصلت ارتجاعی بورژوازی ایران است که ملی‌گرایان و اسلام‌گرایان، "اصلاح‌طلبان" رنگارنگ و نئوفاشیست‌ها، مدافع آن هستند. بی‌دلیل نیست که زنان وابسته به گروه نئوفاشیست فرسنگرد که از جنگ و حمله نظامی امپریالیسم آمریکا به ایران دفاع می‌کند، حمایت خود را از این بیانیه اعلام کرده‌اند.

زنان ایران، آن‌هایی که منافعشان با منافع طبقه سرمایه‌دار ستمگر و مرتجع گره نخورده است، راهی جز این ندارند که برای تحقق مطالبات برحق خود و برانداختن هرگونه نابرابری، ستم و تبعیض، متحد خود را طبقه کارگر ایران بدانند. مبارزه خود را با مبارزه طبقه‌های قدرتمند پیوند بزنند که هم‌اکنون آلترناتیو حکومت شورایی خود را در برابر جمهوری اسلامی قرار داده است. این طبقه، قدرت آن را دارد که جمهوری اسلامی را با تمام دستگاه سرکوبش سرنگون کند و از طریق انقلاب و استقرار حکومت شورایی که عالی‌تری دمکراسی تاریخ بشریت است، به رادیکال‌ترین شکل ممکن، مطالبات عموم توده‌های مردم ایران از جمله مطالبات زنان ستمدیده را عملی سازد.

بیکاران و ضرورت مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی

اما چه باید کرد و چه می‌توان کرد؟ شکی نیست که خانواده‌های کارگری و دیگر زحمتکشان جامعه و حتا خردبورژوازی متوسط قریانی بیکاری هستند. سرمایه‌داران، خردبورژواهای مرفه و اعضای خانواده آن‌ها هرگز با چنین مشکلی روبرو نیستند. آن‌ها یا فرزندان‌شان را به خارج می‌فرستند یا در همین ایران با بهترین امکانات و ماشین‌های چند میلیاردی به جوانان خانواده‌های زحمتکش جامعه فخر می‌فروشند. در واقع آن‌ها اساساً نیازی به کار ندارند، چرا که از قیل استعمار کارگران کمترین دغدغه‌ای برای معاش و زندگی مرفه خود ندارند.

بنابراین بیکاری مساله خانواده‌های کارگری، مصلحان، بازنشستگان و دیگر زحمتکشان و ستمدیدگانیست که داغ ستم سرمایه‌داری و جمهوری اسلامی را بر تن دارند. در ایران، بیکاران اجازه ایجاد هیچ تشکلی را ندارند تا بتوانند برای احقاق حقوق‌شان، خود را سازماندهی کرده و با نظم ظالمانه سرمایه‌داری مبارزه کنند. همان‌طور که کارگران و دیگر زحمتکشان جامعه از آزادی ایجاد تشکل برخوردار نیستند. در ایران همچنین، بیکاران از هرگونه خدمات اجتماعی محروم هستند. نه مستمری نه بیمه درمانی و نه هیچ چیز دیگر. کارگرانی هم که از کار اخراج می‌شوند تنها برای مدت محدودی از یک مستمری ناچیز برخوردار می‌شوند. این واقعیت جامعه ایران است. این واقعیت جامعه ایران است که باعث شده است برخی از جوانان به مواد مخدر روی آورند و یا برخی دست به سرقت بزنند و غیره. وقتی هیچ‌گونه حمایت دولتی نباشد، وقتی هیچ‌گونه امیدی به آینده نباشد، وقتی شکم‌ها گرسنه باشند، باید انتظار خیلی چیزها را داشت. در این میان تنها یک راه به‌طور واقعی وجود دارد و آن سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان است. تنها با سرنگونی جمهوری اسلامی است که شرایط معیشتی برای کارگران و زحمتکشان به‌طور قابل ملاحظه‌ای دگرگون می‌شود و از جمله تمامی بیکاران تا زمانی که بیکار هستند از حمایت‌های مالی دولت برخوردار شده و قادر به تامین نیازهای معیشتی، درمانی، مسکن و غیره خود خواهند بود. چرا که تحقق تامین اجتماعی از گهواره تا گور یکی از اقدامات فوری حکومت شورایی خواهد بود. بیهوده نیست که در جریان اعتراضات دی‌ماه ۹۶، جوانان بیکار در صف اول مبارزه بودند و در شعارهای‌شان خواستار سرنگونی جمهوری اسلامی شدند.

۸۳۳ در مورد کمبود پرستار در بیمارستان‌ها به‌طور مفصل و دقیق توضیح داده شده است. این‌که هم‌اکنون با کمبود ۱۵۰ هزار پرستار روبرو هستیم و اگر تعداد پرستار در بیمارستان‌های کشور بخواهد حتا به پایین‌ترین حد استاندارد جهانی برسد، باید بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار پرستار جذب شوند. در مورد معلمان نیز همین کافی‌ست که به گفته مسئولان آموزش و پرورش، در صورتی که سالانه ۳۰ هزار معلم استخدام شوند، می‌توان از بحران کمبود معلم در آموزش و پرورش که ۳۰۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود، جلوگیری کرد. این در حالی‌ست که حتا با این وجود تعداد دانش‌آموز در هر کلاس همچنان بالا می‌ماند که باعث کاهش کیفیت تحصیلی و فشار مضاعف به معلمان شده است.

با این وجود حسن روحانی در جریان سفر خود به خراسان شمالی با وقاحت تمام اعلام می‌کند که بیکاری در بهار سال ۹۸ نسبت به سال ۹۷ کاهش یافته است. او در واقع در حال بازی کردن با آمار رسمی است. براساس آمار رسمی در بهار ۹۸ بیکاری ۸/۱۰ درصد در برابر ۱/۱۲ درصد سال ۹۷ بوده است. اما با کمی دقت و مقایسه آمار بهار ۹۸ با بهار ۹۷ درمی‌یابیم که علت اصلی کاهش بیکاری در آمار رسمی، کاهش جمعیت فعال است که یکی از دلایل آن ناامیدی از پیدا کردن کار است.

براساس آماری که مرکز آمار از وضعیت نیروی کار در بهار ۹۷ منتشر کرد، نرخ مشارکت ۴۱ درصد بوده است که در بهار ۹۸ به ۴۰/۶ درصد رسید (کاهش نیم درصدی) و این به معنای خارج شدن ۸۴۰ هزار نفر از گردونه کار (جمعیت فعال) است و اگر کاهش ۳۶۵ هزار نفری آمار رسمی بیکاران (بهار ۹۸ نسبت به بهار ۹۷) را از این تعداد کم کنیم، متوجه می‌شویم که در اصل حتا براساس آمارهای رسمی ۴۸۵ هزار نفر به‌طور واقعی به جمعیت بیکاران اضافه شده است. اگر اخراج و بیکار شدن ۱ میلیون و نهصد هزار نفر در طول سال ۹۷ را در نظر بگیریم و این که یک میلیون و ۳۶۴ هزار نفر نیز سال‌هاست که بیکار بوده‌اند، طبیعی‌ست که ۸۴۰ هزار نفر از آن‌ها از یافتن کار مایوس شده و از جمعیت فعال کشور در آمارهای رسمی کاسته شود.

در شرایطی که تمامی آمارهای رسمی حاکی از رشد منفی در اقتصاد است و بخش صنعت حتا در آمارهای رسمی رشد منفی ۵/۶ درصد خواهد داشت، بسیار مضحک است اگر بگوییم از تعداد بیکاران کاسته شده و یا خواهد شد، آن‌هم در سالی که دولت خود قرار است بیش از ۲۰۰ هزار نفر را اخراج کند!!!



کار، نان، آزادی، حکومت شورایی

رسوایی بزرگ جمهوری اسلامی در پشت پرده مستند "کلوپ ترور"

آویخته شد. همزمان با اعدام جمالی فشی، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی از دستگیری بیش از ۱۰۰ نفر از عناصر رهبری کننده و افراد وابسته به تیم های ترور دانشمندان هسته ای توسط "سربازان گمنام امام زمان" خبرداد.

سه ماه بعد از اعدام "مجید فشی"، یعنی در تاریخ ۱۵ مرداد ۱۳۹۱ فیلمی به نام مستند "کلوپ ترور" با حضور ۱۳ نفر از متهمان ترور دانشمندان هسته ای در صدا و سیما جمهوری اسلامی به نمایش گذاشته شد. در این سناریوی اعترافاتی که توسط دستگاه امنیتی رژیم ساخته و پرداخته ساخته شده بود، مازیار ابراهیمی، بهزاد عبدلی و آرش خردکیش به عنوان مسئولان اصلی تیم ترور "دانشمندان هسته ای" معرفی شدند. مریم زرگر، فیروزه یگانه، مریم ایزدی، رامتین مهدوی موسایی، محسن صدقی آذر، فواد فرامرزی، ایوب مسلم، تارا باقری و نشمین زارع که در نمایش اعترافات تلویزیونی مستند "کلوپ ترور" حضور داشتند، از جمله دیگر اعضای تیم ترور وابسته به سرویس های جاسوسی اسرائیل معرفی شدند.

در مستند "کلوپ ترور"، مازیار ابراهیمی، بهزاد عبدلی و آرش خردکیش به همراه فیروزه یگانه، مریم زرگر و مریم ایزدی اعتراف کردند که برای آموزش های تروریستی به اسرائیل رفته و آموزش هایی را نیز در کمپ های اسرائیل در اقلیم کردستان عراق دیده اند. از جمله مازیار ابراهیمی با نام های مستعار سامان، امیریل و امیر عباس در تکمیل اعترافات آرش خردکیش گفته بود: "ما را اعزام کردند به اسرائیل و در آنجا آموزش کار با مواد منفجره و کار و آموزش های نظامی و تیراندازی را دیدیم".

در زمانی که این فیلم از تلویزیون جمهوری اسلامی پخش شد، باشگاه خبرنگاران جوان، وابسته به نیروهای امنیتی رژیم نیز در گزارشی تحت عنوان "افشاگری شکست مثلث ترور در قالب کلوپ ترور" در باره این مستند نوشت: "کلوپ ترور" روایتی است از اقدامات برق آسای سربازان گمنام امام زمان در دستگیری کلیه عوامل ترور شهدای هسته ای کشور، به طوری که بخشی از اعترافات متهمین مثلث ترور با تمام جزئیات در این مستند بیان شده است. در این گزارش، حیدر مصلحی، وزیر اطلاعات وقت نیز از اقدامات نیروهای اطلاعاتی به عنوان "پیروزی سربازان گمنام امام زمان" یاد کرده و این اقدام را به عنوان یک "موفقیت بزرگ در تثبیت اثبات اقتدار ایران اسلامی" به خامنه ای و "ملت ایران" تبریک گفته است. باشگاه خبرنگاران جوان همچنین با تقدیر از اعدام مجید جمالی فشی نوشت: "بهزاد عبدلی، فیروزه یگانه با اسم مستعار ساناز، مریم زرگر، رامتین موسایی و آرش خردکیش با اسم های مستعار فرشید، بهزاد و آران، اعضای تیمی هستند که راه جمالی فشی را پیموده و در انتظار عاقبت او [اعدام] نیز هستند.

مستند "کلوپ ترور" همانند تمام پروژه های امنیتی جمهوری اسلامی در گرفتن اعترافات ساختگی در زیر شکنجه از متهمان بازداشت شده فقط مورد تمجید دستگاه قضایی و اطلاعاتی رژیم قرار نگرفت، بلکه ساخت و پخش آن با تشویق و تقدیر همه مقامات و نهادهای جمهوری اسلامی مواجه شد و هیات حاکمه ایران یکپارچه این پیروزی "سربازان گمنام امام زمان" را جشن گرفتند. حدود یک سال بعد از پخش این مستند کذایی، محسنی اژه ای معاون و سخنگوی دستگاه قضایی نیز در ۶ خرداد ۱۳۹۲ از تشکیل پرونده برای حدود ۴۴ نفر از متهمان ترور "دانشمندان هسته ای" خبر داد.

با این همه و به رغم جار و جنجال های موفقیت آمیزی که مسئولان قضایی و نیروهای امنیتی رژیم در پی نمایش اعترافات تلویزیونی "کلوپ ترور" به راه انداختند، اولین متهمان این پرونده بدون محاکمه و بی سر و صدا در بهمن ۱۳۹۲ آزاد شدند. بقیه متهمان نیز در سکوت و بی خبری محض یکی پس از دیگری از اتهامات وارده تبرئه و به مرور تا فروردین ۱۳۹۳ از زندان آزاد شدند. مازیار ابراهیمی، بهزاد عبدلی و آرش خردکیش، که طبق مستند "کلوپ ترور" از جمله متهمان اصلی تیم ترور "موساد" در عملیات ترور دانشمندان هسته ای جمهوری اسلامی دست داشتند، نهایتاً در مرداد ۱۳۹۳ از زندان آزاد شدند.

آزادی بی سر و صدای تمامی متهمان ترور "دانشمندان هسته ای"، آن هم پس از نمایش اعترافات تلویزیونی مستند "کلوپ ترور" خود بزرگترین دلیل در جعلی بودن این مستند برای پرونده سازی دستگیرشدگان بود. مستندی که دستگاه قضایی و امنیتی جمهوری اسلامی همانند تمامی مستندسازی هایی از این دست، متهمان را زیر فشار شکنجه های مرگ آور شبانه روزی مجبور کردند تا هر آنچه را که بازجویان آدمکش جمهوری اسلامی به آنان دیکته می کنند، بی چون و چرا بپذیرند و مو به مو سناریوی داده شده آنان را در مستندسازی هایی از این دست اعتراف و بازگو کنند.

حال با گذشت ۷ سال از نمایش پرونده سازی مستند "کلوپ ترور"، مازیار ابراهیمی که به تازگی از کشور خارج شده طی یک برنامه تصویری با بی بی سی فارسی پرده از اقدامات کثیف، هولناک و نفرت انگیز جمهوری اسلامی در ساختن یکی از مستند برداشته است. مازیار ابراهیمی یکی از متهمان اصلی ترور "متخصصان هسته ای" بود که یک سال بعد از آخرین ترور دانشمندان هسته ای دستگیر و دو سال بعد از پخش مستند کذایی "کلوپ ترور" از زندان آزاد شد. متهمی که در پرونده سازی مستند "کلوپ ترور" اعتراف کرد که برای آموزش به اسرائیل رفته و مسئول تیم ترور مجید شهریاری بود و همچنین در ترور مسعود علی محمدی نیز نقش داشته است.

مازیار که اکنون در آلمان بسر می برد، از روزهای وحشتناک شکنجه و مرگ در زندان برای اعتراف گیری های دروغین و ساختگی مستندسازان امنیتی جمهوری اسلامی سخن گفته است: "این اعترافات پس از یک ماه تا چهل روز زیر شدیدترین شکنجه ها بود. پس از ده ضربه کابل به کف پایم، پام شکست. در این مدت حدود ۶۰۰ ضربه کابل روی پای شکسته ام تحمل کردم. هفت ماه دست بند به دست در سلول انفرادی گلوله شدم. مهره های پشتم خم شده اند. برای رهایی از شکنجه حاضر بودم هر اتهامی را که آقایان می گفتند، قبول کنم... تهیه فیلم کار خود وزارت اطلاعات بود، چون در اوین و با حضور بازجویان ضبط شد."

به گفته مازیار ابراهیمی، اعتراف به قتل دانشمندان اتمی تازه اول کار بود. او، هفت ماه دیگر در جایی نامشخص خارج از زندان اوین تحت شکنجه های شدید برای اعتراف گیری روی موضوعات دیگر بود. در این مدت، از او خواسته بودند که اعتراف کند پسران هاشمی رفسنجانی و محمد امامی کاشانی با او به اسرائیل سفر کرده اند. به گفته مازیار، آنچه در نهایت به شکل غیر منتظره ای موجب شد تا او و دیگر متهمان ترور دانشمندان هسته ای از اتهامات وارده تبرئه و از زندان رها شوند، رقابت وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه و نیز تلاش وزارت اطلاعات برای اعتراف گیری بیشتر از او بود. بعد از انفجار ملارد بازجویان نقشه پایگاه را به من دادند و گفتند: "همکارانمان از سپاه شما را بازجویی خواهند کرد. تنها در باره ملارد حرف خواهی زد. وظیفه تو زدن شاسی انفجار بوده است. یک کلمه کمتر یا بیشتر از چیزی که بهت گفتیم نگو. وگرنه گوشت به استخوانت نمیذاریم. منظورشان این بود که آنقدر کابل خواهند زد تا گوشت از استخوان پام جدا بشه."

روز موعود فرا رسید. بازجویی از مازیار توسط ماموران اطلاعات سپاه شروع می شود. مامور امنیتی سپاه پرونده را ورق می زند و اعترافات او را می خواند. مازیار می گوید، مامور سپاه سرش را از پرونده بلند کرد و گفت: "اعتراف کردی که کلید انفجار را تو زدی؟ من هم گفتم بله. پرسید کجا بودید اون موقع؟ گفتم پشت فس پادگان، گفت وقتی انفجار رخ داد، تو چیزی حس کردی؟ گوشت درد نگرفت؟ گفتم نه." به گفته مازیار، مامور اطلاعاتی سپاه با شنیدن این حرف "همچون فنر از جایش پرید" و با بد و بیراه گفتن به من ادامه داد: "تا شعاع ۲۵ کیلومتری یک شیشه سالم نمونه، ۱۷۷ نفر کشته شده اند، یک آجر رو هم بند نمونده، تو می گی اثری رو تو نداشته؟ چه خبره اینجا؟ کی این مزخرفات را به تو گفته؟" مازیار که به شدت تحت فشار گزانبوری بازجویان وزارت اطلاعات و ماموران امنیتی سپاه قرار داشت، می گوید: "دل به دریا زدم. گفتم که زیر شکنجه این اتهامات را قبول کرده ام." با این جمله مازیار، ورق برگشت و پرونده در مسیر دیگری قرار گرفت. در رقابت جنگ قدرت میان وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه پاسداران، اینبار ورق به سود مازیار ابراهیمی و دیگر متهمان مستند "کلوپ ترور" برگشت. مامور سپاه، متهمان را بی گناه

رسوایی بزرگ جمهوری اسلامی در پشت پرده مستند "کلوپ ترور"

سپیده قلیان و علی نجاتی توسط وزارت اطلاعات پیش رفت. پرونده ای که به رغم شکایت اسماعیل بخشی از وزارت اطلاعات و فشارها و شکنجه هایی که توسط بازجویان بر جسم و جان او و دیگر همزمانش رفته بود، نه تنها آب از آب تکان نخورد، بلکه خود اسماعیل بخشی و سپیده قلیان دوباره دستگیر و مجدداً تحت فشار و شکنجه های بیشتری قرار گرفتند.

پوشیده نیست که پرونده سازی های امنیتی نظیر توطئه و برنامه ریزی کشتار نویسندگان در سال ۷۶، مستند "کلوپ ترور" علیه متهمان ترور دانشمندان هسته ای، "طراحی سوخته" علیه اسماعیل بخشی و نیز اقدامات توطئه گرانه دیگری از این دست، جزئی از سیاست همیشگی جمهوری اسلامی بوده و خواهد بود. بر خلاف نظریه پردازان داخلی و خارجی مدافع جمهوری اسلامی که هر بار با افشا شدن گوشه ای از اینگونه توطئه گری های رژیم سعی می کنند آن را به صدا و سیما، نیروهای "خودسر" درون حاکمیت و یا جناحی از جمهوری اسلامی مرتبط سازند، تجربه عملی و اقدامات عمومی هیات حاکمه ایران به روشنی بیانگر این واقعیت است که طبقه حاکم و نظام سیاسی پاسدار آن، منافع استراتژیک در اعمال سرکوب و شکنجه و دادن مجوز به ارگان های ذریبط در ساختن اینگونه مستندسازی های کثیف داشته و دارند. اگرچه با رمزگشایی مستند "کلوپ ترور" رسوایی بزرگ دیگری برای هیات حاکمه ایران رقم خورده است، اما بی تردید تا زمانی که جمهوری اسلامی در ایران حاکمیت دارد اینگونه مستند سازی های کثیف باز هم ادامه خواهد داشت. برای رهایی از قتل و جنایت و کشتار و شکنجه و رهایی از اینگونه مستند سازی های دروغین و نفرت انگیز، باید جمهوری اسلامی را با یک انقلاب اجتماعی از میان برداشت و بجایش حکومت شورایی کارگران و زحمتکش را جایگزین کرد.

اساس اعترافات و اقراریر زیر شکنجه محاکمه و اعدام شده اند. پرونده هیات حاکمه ایران در عرصه پرونده سازی های امنیتی بسیار قطور و وحشتناک است. رمز گشایی مستند "کلوپ ترور" یک بار دیگر نشان داد که دست دستگاه قضایی، پلیسی و امنیتی جمهوری اسلامی برای پرونده سازی در مورد متهمان دستگیر شده تا چه حد باز است و طبقه حاکم برای رسیدن به اهداف کثیف و ضد انسانی اش هیچ حد و مرزی نمی شناسد.

فراموش نکنیم که پرونده متهمان ترور دانشمندان هسته ای و نمایش مستند "کلوپ ترور" در زمان ریاست حیدر مصلحی بر وزارت اطلاعات رخ داد. همان کسی که اکنون به عنوان جانشین دفتر عقیدتی سیاسی فرماندهی کل قوا، انجام وظیفه می کند. شاید یکی از دلایل پشت پرده برکناری حیدر مصلحی توسط احمدی نژاد، افشای همین پرونده متهمان هسته ای در آن زمان و نقش او به عنوان وزیر اطلاعات در اعتراف گیری و پرونده سازی علیه دستگیرشدگان بود. با این همه، اقدام احمدی نژاد در برکناری حیدر مصلحی نه تنها با مخالفت شدید خامنه ای مواجه شد، بلکه از طرف خامنه ای ارتقاء مقام یافت. همانگونه که پس از افشای "قتل های زنجیره ای" دری نجف آبادی که در آن زمان وزیر اطلاعات بود و در بازجویی های سعید امامی از او به عنوان یکی از آمران کشتار نویسندگان و شاعران نام برده شده بود، پس از برکناری از مقام وزارت، توسط خامنه ای در یک پست انتصابی بالاتری قرار گرفت. همان روندی که در پرونده سازی امنیتی و اعترافات تلویزیونی علیه اسماعیل بخشی،

و قول آزادی آن ها را می دهد. از این زمان به بعد شکنجه مازیار و سایر متهمان نیز متوقف می شود. در واقع جمهوری اسلامی پس از پیروزی اطلاعات سپاه بر وزارت اطلاعات و گرفتن ابتکار عمل از وزارت اطلاعات در زمینه اقدامات ضد جاسوسی، برای مخومه کردن پرونده ترور دانشمندان هسته ای، شعبده بازی دیگری را آغاز کرد. هیات هایی از دفتر خامنه ای و مقامات وزارت اطلاعات برای دلجویی از متهمان شکنجه شده به ملاقات آنان در زندان رفتند. مازیار ابراهیمی می گوید نماینده خامنه ای در وزارت اطلاعات گفت: "به لطف شما و آقا امام زمان یک توطئه دولتی کشف و خنثی شد." همان "توطئه" ای که اکنون مشابه آن به شکلی دیگر در پرونده متهمان محیط زیستی کلید خورده است. با این تفاوت که اینبار اطلاعات سپاه با همدستی دستگاه قضایی در صدور پرونده سازی و دادن اتهام جاسوسی به دستگیرشدگان محیط زیستی اند و در عوض دولت روحانی و وزارت اطلاعات در نقش "ناجی" بر بی گناهی و غیر جاسوس بودن متهمان محیط زیستی صحنه گذاشته اند. متهمانی که دست کم چهار تن از آنان به احکام افساد فی الارض یعنی اعدام مواجه هستند. آیا آنان توسط قاضی صلواتی دژخیم به سرنوشت "مجید جمالی فشی" گرفتار می شوند یا همانند مازیار ابراهیمی، رهایی از زندان را تجربه خواهند کرد؟

اهمیت رمز گشایی پروژه مستند "کلوپ ترور" صرفاً در رسوایی بزرگ جمهوری اسلامی نیست. اهمیت این امر در بی ارزش بودن تمامی اعترافات دستگیرشدگان در زیر فشار و شکنجه است. اهمیت برملا شدن ماهیت پرونده سازی دستگاه های امنیتی رژیم و بی اعتبار بودن دستگاه قضایی و احکام صادره توسط قضات مزدور این رژیم است که تمامی احکام زندان و اعدام شان بر اساس پرونده سازی های دروغین و اعترافات متهمانی است که در زیر فشار و شکنجه به کارهای ناکرده اقرار کرده و می کنند. اگر مجید جمالی فشی، به حکم قاضی صلواتی و بر اساس اقراریر گرفته شده در زیر شکنجه به سرعت اعدام نمی شد، چه بسا او نیز همانند مازیار ابراهیمی و دیگر متهمان پرونده ترور دانشمندان هسته ای اکنون زنده بود. اهمیت رمز گشایی مستندهای دروغینی همانند "کلوپ ترور"، علاوه بر رسوایی جمهوری اسلامی در یادآوری هزاران جان شیفته ای است که بر



رسوایی بزرگ جمهوری اسلامی در پشت پرده مستند "کلپ ترور"

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقلیت)** نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایید.

سونیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب: Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان (اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

http://T.me/fadaian_aghaliyat

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat>

آدرس سازمان در توئیتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

kar.fadaianaghaliyat

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 834 August 2019

همین رابطه نیز یک برنامه ساختگی از صدا و سیمای جمهوری اسلامی پخش شد که در آن "مجید جمالی فشی" به نقش مستقیم خود در ترور مسعود علی محمدی اعتراف کرده و می گوید، که آموزش های مورد نیاز ترور را در سفری به اسرائیل زیر نظر مامورین موساد دیده است. جمالی فشی، همچنین در بخش دیگری از اعترافات تلویزیونی خود، مدعی شد که در پادگانی نظامی در جوار اتوبان تل آویو اورشلیم به وی آموزش هایی نظیر "تعقیب و گریز، تعقیب ماشین، جمع آوری اطلاعات از یک محل خاص و چسباندن بمب به زیر ماشین" داده شده است. "مجید جمالی فشی"، بعد از این اعترافات ساختگی و نمایشی در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۱ با حکم قاضی صلواتی در زندان اوین به دار درصفحه ۸

در فاصله دی ماه ۱۳۸۸ تا دی ماه ۱۳۹۰، شماری از دانشمندان هسته ای جمهوری اسلامی "ترور" شدند. طبق ادعای رژیم، مسعود علی محمدی، اولین دانشمند هسته ای بود که در تاریخ ۲۲ دی ۸۸ به وسیله یک بمب کارگذاشته در مقابل درب خانه اش کشته شد. پس از علی محمدی، به ترتیب مجید شهریاری و فریدون عباسی (۸ آذر ۸۹)، داریوش رضایی نژاد (اول مرداد ۹۰) و مصطفی احمدی روش در ۲۱ دیماه ۹۰ طی یک سری عملیات جداگانه "ترور" شدند. از این تعداد، بجز فریدون عباسی که زنده مانده است، بقیه آنان جملگی کشته شده اند. حدود یک سال بعد از ترور علی محمدی، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در تاریخ ۲۰ آذر ۱۳۸۹ اعلام کرد که موفق به دستگیری عامل بمب گذاری در قتل علی محمدی شده است. در



تلویزیون دکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان های زحمتکش، شریف و ستم دیده ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می کنند

shora.tv@gmail.com

برنامه های تلویزیون دموکراسی شورایی از اول فوریه ۲۰۱۹ برابر با ۱۲ بهمن ماه ۱۳۹۷ بر روی شبکه تلویزیونی Komala TV / Shora TV پخش می شود.

مشخصات ماهواره های شبکه تلویزیونی "کومه تی وی / شورا تی وی" بدین قرار است:

ماهواره یاه ست (yahsat) فرکانس: ۱۱۹۵۷ سیمبل ریت ۲۷۴۸۰ پولاریزاسیون عمودی

ساعات پخش برنامه های تلویزیون دموکراسی شورایی:

دوشنبه: ۲۲ تا ۲۴

سه شنبه: بازپخش ۴ بامداد - ۱۰ صبح - ۴ بعداز ظهر

چهارشنبه: ۲۲ تا ۲۴

پنجشنبه: بازپخش ۴ بامداد - ۱۰ صبح - ۴ بعداز ظهر

جمعه: ۲۲ تا ۲۴

شنبه: ۲۲ تا ۲۳

شنبه: بازپخش ۴ بامداد - ۱۰ صبح - ۴ بعداز ظهر
یکشنبه: بازپخش ۴ بامداد - ۱۰ صبح - ۴ بعداز ظهر

آدرس ایمیل: Shora.tv@gmail.com، شماره تلفن:

۰۰۴۵۳۶۹۹۲۱۸۷

<https://fadaian-aghaliyat.org>، <https://tvshora.com>

فیس بوک: Shora shora، تلگرام: @tvshora

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی